

کوچه‌های بی‌ریحان

وقتی غلطک توسعه بر سکه شریحان می‌تازد؛

● سکه شُریحان

به عقیده مهدی نورمحمدی، محقق تاریخ قزوین، نام این محله مرکب است از «سَکِه» که به عربی یعنی محله و «شُریح» که نام فرد و «ان» که پسوند نسبت است. هر چند او می‌گوید اسم محله از اسم شخصی گرفته‌شده و احتمالاً فرد مهمی هم بوده‌است؛ اما این تاریخ پژوه معتقد است که در حال حاضر اطلاعاتی در مورد این فرد نیست. نام این محله در گویش عوام اروزبه «سر کوچه ریحان» تغییر کرده و به نظر نورمحمدی، این نام ریشه تاریخی ندارد.

او محلات «راه کوشک»، «قُی میدان»، «دیمج»، «آخوند»، «آقلاق»، «خندق یار»، «حلاجان» و «بلاغی» را همسایگان این محله می‌داند که این همجواری‌ها نشان از مرکزیت این محله در بافت تاریخی و دسترسی‌های آن دارد.

حدود امروزی این محله وسیع، از غرب و شرق؛ از مولوی تا نزدیکی‌های خیابان سپه و پیغمبری و از شمال و جنوب؛ از انتهای بازار قزوین تا نزدیکی‌های مسجد جامع است.

همچنین گذر امامزاده اسماعیل (ع) که مرقد این امامزاده است به نظر بعضی از اهالی، گذری جدا است؛ اما به عقیده نورمحمدی بخشی از این محله محسوب می‌شود.

طبق مطالعات نورمحمدی، این محله حداقل ۱۰۰۰ سال قدمت دارد؛ زیرا در کتیبه‌ای که به امر خمار تاش، حاکم قزوین در سال ۵۰۹ ه.ق در مسجد جامع نوشته‌شده، اسم محله «سَکِه شُریحان» در کنار ۸ محله دیگر شهر آمده‌است. آلتور که این پژوهشگر می‌گوید قزوین تا دوره صفویه ۹ محله داشته و تعداد این محلات در دوران قاجار به ۱۶ محله رسیده که محله سکه شریحان، جزو ۹ محله اصلی و قدیمی‌تر است و به نظر می‌رسد بیش از ۱۰۰۰ سال قدمت دارد.

همچنین براساس سرشماری محلات شهر قزوین در دوره ناصرالدین شاه، این محله ۷ کاروانسرا، بیشترین تعداد کاروانسرا این محلات شهر داشته‌است. از بین آن‌ها، کاروانسرای «حاج رضا» در قسمت جنوبی بازار اصلی شهر است که به گفته نورمحمدی، برادر «حاج ملا عبدالوهاب دارالشفائی» مجتهد بزرگ دوره قاجار آن را احداث نموده و حالا به محل جمع‌آوری ضایعات تبدیل شده‌است. از برخی کاروانسراها مثل کاروانسرای «شاه‌طهماسب» و کاروانسرای «حاج چروک» که در محل فعلی پارکینگ بازار واقع بوده، امروز اثری نیست؛ اما کاروانسراهایی در بازار یا حاشیه خیابان مولوی هنوز باقی هستند.

● شاهراه ارتباطی

محمدمحمدی، یکی از ساکنان این محله به خشکه‌بزی سر کوچه ریحان که حالا مقابلش یک آنتن مخابرات است و دورتادور آنتن در فضایی سبز، فنس کشی شده‌است، اشاره می‌کند و می‌گوید: «جلوی این خشکه‌بزی در همین فضایی که الآن محصور شده و آنتن مخابرات هست، فضای ورودی آب‌انبار سر کوچه ریحان بود. رسی قدیمی در این محله بود که مردان، صبح پس از طلوع خورشید، جلوی آب‌انبار سر کوچه ریحان می‌ایستادند و به هم سلام می‌کردند. وقتی همه آمدند اول بزرگ‌ترها به سر کار می‌رفتند و بعد بقیه» او توضیح می‌دهد: «یعنی یک آداب و رسوم خاصی داشت و فقط هم مخصوص همین محله بود». محمدی که این سنت را تا دهه چهل به خاطر دارد، کمی فکر می‌کند و می‌گوید: «اما شنیده‌ام قبل از آن‌هم این رسم بوده و در قدیم خیلی هم بزرگ‌تر اجرا می‌شده‌است».

اهالی با غرور از محله‌شان حرف می‌زنند و معتقدند این محله تاریخی برای خودش هویتی دارد. اشراف‌گیری در آن نبوده، اما آدم‌های بزرگمنش و بزرگ‌زاده‌ای داشته‌است.

محمدی از آذین‌بندی، شیرینی‌بخش کردن و برگزاری جشن‌ها و شادی‌ها در این مرکز محله می‌گوید و این گذر اصلی را که برای اهالی پر از خاطرات خوش و محل اصلی مسراودات و تجمعه‌ها بوده این‌طور توصیف می‌کند: «دو طرف گذر مغازه‌هایی بود و کل گذر سقف‌دار بود؛ سقفی به حالت شیروانی. این مسیر از قسمت جنوب بازار شروع می‌شد و تا کوچه حلاجان در جنوب محله ادامه داشت».

محمدجعفر طاهری، یکی دیگر از اهالی قدیمی قزوین، مقابل مسجد «هفت درب جدید» در مورد حال و هوای این فضا وقتی جوان بوده، این‌طور می‌گوید: «اینجا خیابان نبود؛ اما پر بود از کوچه‌های تو در تو و باریک. در عزاداری، دسته‌ها از آن کوچه پس کوچه‌ها رد می‌شدند و می‌رفتند تا سلطان‌سیدمحمد».

او که معتقد است اصل «سر کوچه ریحان» جلوی مسجد هفت درب قدیمی بوده‌است، از این مرکز محله این‌طور می‌گوید: «جلوی مسجد هفت درب و دم آن قاق‌بزی‌طایقی بود، بل‌دشت ناوایی، روبرویش بقالی و کنار آن، مسجد هفت درب. کنار طاقی آب‌انبار بوده معروف به آب‌انبار «سر کوچه ریحان». از همان کوچه کنارش که مدرسه «شعبان‌کردی» بود، می‌رفت

به سمت بازار. مدرسه شعبان‌کردی الان حوزه علمیه خواهران شده‌است».

طاهری می‌گوید که همه آنچه را که توصیف کرد



خیابان کشی از بین برد و تنها همان خشکه‌بزی مانده‌است. از اهالی قدیمی می‌گوید و می‌رسد به اینجا که: «بزرگتر اینجا حاج رحیم لباسچی بود که فامیل‌شان الان شده «اروزبه». بانی مسجد هم او بود که وقتی مسجد قدیمی در خیابان کشی خراب شد، خودش مسجد جدید را این طرف خیابان و با همان نام بنا کرد». می‌گویند آقای روزبه، هنوز منزل‌اش همین جاست و هنوز هم هر سال در عاشورا و تاسوعا در محل خرجی می‌دهد.

● غلطک توسعه بر قلب محله

محمدی، می‌گوید که محله سر کوچه ریحان، به مناطق حیاتی شهر قزوین راه داشته‌است و توضیح می‌دهد: «این مرکز محله، از شرق از کوچه شلوری راهی داشت تا شهرپاتی. از شمال و شمال غربی، از کوچه‌های باریک به بازار راه داشت و از کوچه‌های شمال شرقی به مسجد نیجلی می‌رسید و از جنوب هم به کوچه حلاجان و کوچه داماد و مسیر غربی هم به مولوی راه داشت».

هر چند می‌گویند که در زمان احداث خیابان کوروش، حفظ این میراث تاریخی تقریباً برای اهالی بی‌اهمیت بوده؛ اما این روزها کسی نیست که وقتی از تخریب این بخش مهم محله حرف می‌زند، افسوس نخورد. محمدی در مورد این خیابان کشی توضیح



می‌دهد: «سال ۱۳۴۸ کلنگ این خیابان به زمین خورد. موقع تخریب به آب‌انبارهایی می‌رسیدند که زیر آن‌ها، آب‌انبار دیگری بود. زیر آب‌انبار هم قنات بود». او که هنوز هم در محله آبا و اجدادی‌اش، شاغل است، ادامه می‌دهد: «برای این خیابان کشی از تمام نقاط شهر و اطراف شهر خاک می‌آوردند و می‌ریختند کف خیابان. آب قنات شاه‌آباد و آب خیابان سعدی را به خیابان کوروش سرازیر کرده‌دند و بستر خیابان مدام افکن می‌کرد؛ حتی بعد از ساخت، خیابان باز هم افکن می‌کرد؛ چرا که راه‌های آبی و زیرساخت‌های زیادی در زیر خانه‌های این ناحیه بود».

محمدی می‌گوید: «وقتی خیابان را آب می‌بستند تا یک سال فقط غلطک در آن کار می‌کرد. مدام آب می‌بستند؛ افکن می‌کرد و غلطک‌ها می‌آمدند کار می‌کردند، باز آب می‌بستند و افکن می‌کرد و روز از نو».

محمدی با افسوس از پسادآوری آن روزها برای چندمین بار اشاره می‌کند که: «بافت مهمی از شهر در این خیابان کشی از بین رفت. توسعه و شهرسازی، بافت سنتی متمرکز و تو در تو قزوین را از بین برد».

● هزار توی جذاب

او همین‌طور از روایت‌های غیر رسمی، در مورد این محله می‌گوید: «آلمانی‌ها زمانی که نقشه‌هایی باغستان سنتی را رصد می‌کردند نقل است به تکه‌ای بی‌برده بودند که بافت شهری این کوچه‌های تو در تو کم‌تر از تخت جمشید نیست».

محمدی، در مورد بخش اعظم و مهم بافت تاریخی شهر که دیگر اثری از آن نیست، می‌گوید: «چنان این کوچه‌ها تو در تو بود که نظیرش با این وسعت در ایران نیست. درب بعضی خانه‌ها را که باز می‌کردی، به کوچه دیگری می‌رسی؛ کوچه شالی، کاتبی، ولدآبادی، شالیاب، یزدی‌ها، اسرورینی که از بهترین کوچه‌ها بود و... همه در این خیابان کشی‌ها از بین رفتند».

این ساکن قدیمی محله، در مورد دسترسی و ارتباط این کوچه‌ها این‌طور توضیح می‌دهد: «کوچه‌ها تو در تو

شش‌دانگ می‌خواند. او در همان سن مرکب‌خوانی می‌کرده‌است... مرحوم جناب اواخر عمر به علت ثقل سامعه از شنیدن صدای تار عاجز بوده، فقط از راه نگاه و گردش انگشتان ساززن با او هم آهنگی می‌کرده...»

می‌گویند توسعه با خودش عمران می‌آورد و آبادانی، اما «غلطک» توسعه چنان به جان شبکه شُریحان افتاد که تنها غبطه از آن دوران پر آوازه باقی مانده‌است و همواره این سوال را در ذهن باقی می‌گذارد که چرا چشم آبی‌ها و موبورهای آن طرف آب، مدرن بودن را در تخریب ندیدند و هر آنچه از گذشته مانده با جان و دل حفظ کردند؛ اما ما مدرن بودن را در نابودی میراث ارزشمندمان می‌دانیم.



● ماکویی‌های محله

سمت شمال محله و در فضایی که الآن پارکینگ بازار شده‌است، یک محوطه برای ماکویی‌هایی بود که در زمان رضاشاه به قزوین تبعید شده‌بودند. ماکویی‌های تبعیدی، سنی مذهب بودند و به همین خاطر قزوینی‌ها به آن‌ها می‌گفتند «عمری» و اینجا از زمان رضاشاه تا حدود ۵۰ سال پیش «عمری‌له» بود.

محمدی در این مورد می‌گوید: در همین پارکینگ خانه‌هایی بسیار کوچک را رضاشاه برای آن‌ها ساخته بود؛ خانه‌هایی با مترازی کمتر از ۲۰ متر و حتی ۱۲ متری که تا سال ۱۳۵۸ این خانه‌ها هنوز وجود داشتند و بعد از آن شهرداری برای اهالی،

● کوچه حلاجان

درب یکی از خانه‌های قدیمی، در بن‌بستی در کوچه حلاجان را می‌زنم، ساکن خانه خاتم منی است که می‌گوید به‌جای همه این خانه‌ها تا کوچه پائینی باغ بود؛ باغ‌های باصفا پر از درختان گیلاس، بادام و گردو. زهرا حاج رفیعی، مالک باغ را «حاج‌حسین‌یقوبی» معرفی می‌کند که حالا سال‌هاست مرحوم شده‌است. سال دقیقش را نمی‌داند؛ اما می‌گوید حدود ۶۰ سال پیش، نزدیک به انقلاب بود که باغ را تقسیم کردند و فروختند. او توضیح می‌دهد: «اول ته کوچه یک خانه ساختند که الآن کسی در آن زندگی نمی‌کند و خانه بعدی که ساخته شد، خانه ما بود».



● کوچه خُرخُری

پیرمردی عزازان طول کوچه «داماد» را از سمت «مسجد آقا» تا جلوی درب منزل قدیمی‌اش طی می‌کند. منزل‌اش واقع در تقاطع بین کوچه‌های داماد و «صمدیه» است؛ جایی که اهالی می‌گویند «خُرخُری» بود.

ابوالفضل نداف، از خُرخُری این‌طور می‌گوید: «سال‌ها بعد از اینکه رودخانه مولوی خشک شد، آب مصرفی حمام و آب‌انبارها، با

اهالی می‌گویند در همین کوچه شعبان‌کردی، چند سال پیش یک لوله آب ترکید و کوچه افکن کرد، رسیدند به قنات «خمار تاش»؛ سال‌ها پیش از آنکه روس‌ها در قزوین چاه‌های آب عمیق حفر کنند و آب را با موتور آب و در جوی‌ها هدایت کنند، آب در این قنات‌های زیرزمینی به آب‌انبارها هدایت می‌شد. کوچه که فرو رفت یکی از چیزهایی که در آمد قنات خمار تاش بود. هنوز هم زیر آسفالت سخت این کوچه‌ها ردی از قدمت و اصالت هست.

اما آن‌طور که در کتاب‌های تاریخی درباره این محله –پیش از آنکه سودای توسعه به جان‌اش بیفتد– نوشته شده‌است، محله پر بوده از عمارت‌ها، مدرسه‌ها، مکتب‌خانه‌ها، آب‌انبارها، مساجد، گرمابه‌ها، تیمچه‌ها، کاروانسراهای متعدد و حتی زورخانه و سرای ضراب‌خانه که سال‌ها محل ضرب مسکوکات و... در کشور بوده‌است.

به جست‌وجوی آن رونق و صفایی که در کتاب‌ها خوانده‌ام به قلب بافت تاریخی شهر قدم می‌گذارم و متوجه می‌شوم که خیابان کشی چیزی از آن شکوه باقی نگذاشته و حالا سال‌ها است که مهمترین مرکز محله و شاهراه ارتباطی تودر توی شهر و گذرهای آن، زیر بستر سخت آسفالت خیابان کوروش دفن شده‌است.

نقیشه کلهر



خانه‌هایی در کنار رودخانه بازار ساخت و به آنجا منتقل‌شان کرد. بعد هم این خانه‌ها را خراب کردند و اینجا پارکینگ شد.

در عصری محله امروزی، کنار رودخانه بازار که محله دوم آنان است، زنی را پیدا می‌کنم که در هر دو محله زندگی کرده‌است. او از کسوی ماکویی‌های سر کوچه ریحان، چنین می‌گوید: «تبعید خانه رضاخان بود! هزار سوراخ داشت. کاروانسرای خرابه‌ای بود که ما در آن ساکن بودیم، به ما زاعنه‌نشین می‌گفتند».

این بانوی ۵۰ ساله ادامه می‌دهد: «بعضی فامیل‌هایمان فرار کردند رفتند ترکیه و اوکراین؛ اما پدر بزرگه‌های ما را رضاخان از راه ما کو بازرگان به‌زور آورد اینجا. در آن لانه موش‌ها خیلی سختی کشیدند».

باوجود آنکه خانه‌های امروزی‌شان هم چنگی به دل نمی‌زند؛ اما می‌گوید: «سال ۱۳۶۲ من ۱۴ ساله بودم که از آن خرابه‌ها آمدیم اینجا. اینجا را بنی صدر داد، در مقایسه با آنجا برابیان قصر است».



اهالی یادشان هست که محله چندین عمارت داشت که در میان باغ‌های زیبایی بنا شده بودند. به مرور همه آنها تقسیم شدند و فروخته شدند. باغی هم بود که الآن به مدرسه تبدیل شده‌است.

موتور آبی که سر خیابان کار گذاشته‌بودند، از کوچه «صمدیه» در جویی به عرض کمتر از نیم متر، وارد این تقاطع شده و اینجا تقسیم می‌شد و از سه کوچه دیگر به سه سمت محله می‌رفت».

او در مورد این اسم توضیح می‌دهد: «چون جویی که آب را می‌آورد بالاتر بود و آبی که به معابر پایین‌تر می‌ریخت صدای خُرخُرس می‌داد، به آن خُرخُری می‌گفتند و به اینجا هم می‌گفتند کوچه خُرخُری».

نداف توضیح می‌دهد: «جویی که به کوچه شمالی می‌رفت برای مصارف حمام «قرشه» بود که الآن خرابه‌است. دیگری که به کوچه شرقی می‌رفت برای آسیدجمال و مسجد جامع و آب‌انبار آن بود و بخشی هم که به کوچه جنوبی می‌رفت به سمت مسجد خانه آب‌انبار آقا بود».

و آن ۲۰ ساله ابوالفضل نداف که سه نسل از متولیان مسجد آقا؛ او، پدر و پدر بزرگش در آن زندگی کرده‌اند و حالا بین او و برادرش تقسیم شده، سقف شیروانی و دیوارهای آجری دارد و از سطح کوچه حدود ۱۲ پله پایین‌تر است.

قدیمی‌ها می‌دانند که به در گذشته همه خانه‌ها را پایین‌تر از سطح کوچه می‌ساختند تا آب بهتر به آن‌ها راه پیدا کند. گوشه حیاط منزل نداف، هنوز جای آب‌انبار قدیمی که حالا پر شده مشخص است.